

واکاوی علل توسعه نیافتگی سیاسی کشورهای مسلمان درگیر پدیده تروریسم در خاورمیانه

سعید حق پرست^۱

احسان شاکری^{۲*}

ربابه پورجلی^۳

چکیده

سطح پایین توسعه یافتگی سیاسی کشورهای درگیر پدیده تروریسم بومی در خاورمیانه به معنای چالش مشروعیت نظام‌های حاکم و کاهش مشارکت سیاسی مردمی همراه با ناراضیاتی عمومی می‌باشد، که تأثیر فراوانی در بروز خشونت‌های سیاسی داشته و فعالیت‌های تروریستی را به گزینه‌ای جذاب برای افراد آن جامعه تبدیل می‌سازد. این پژوهش در صدد پاسخ به این پرسش می‌باشد که پدیده تروریسم چگونه در عدم شکل‌گیری توسعه سیاسی کشورهای مسلمان خاورمیانه ایفای نقش می‌نماید؟ فرضیه‌ای که در جریان پژوهش در پاسخ به این پرسش طرح شده این است که تروریسم با به چالش کشیدن نظم و ثبات سیاسی در داخل و با تضعیف نهادهای سیاسی قدرت و ایجاد بحران‌ها، فرایند توسعه سیاسی را دچار توقف و مخاطره می‌نماید. مقاله حاضر به لحاظ روش، توصیفی-تحلیلی می‌باشد و براساس الگوی نظریات ساموئل هانتنگتون به عنوان اندیشمند مطرح در بحث توسعه کشورها به عنوان چارچوب نظری بهره گرفته شده است. یافته‌های این پژوهش حاکی از آن است که، گروه‌های تروریستی با استفاده از خشونت و تهدید برای دستیابی به اهداف سیاسی، مذهبی یا ایدئولوژیک، جنگ داخلی و فرقه‌ای را به راه انداخته که باعث می‌گردد فضای جنگ و منازعه و تنش و درگیری داخلی، همه منابع و امکانات کشورهای درگیر را صرف مبارزه و نبرد برای آن کرده و مانع از بسیج منابع و امکانات این کشورها برای رسیدن به توسعه مطلوب گشته و در نتیجه، تشدید فقر، بیکاری، تورم، حاشیه نشینی، اقتدارگرایی و وابستگی را باعث شده است.

واژگان کلیدی: تروریسم، بنیادگرایی دینی، خاورمیانه، توسعه نیافتگی، افغانستان، عراق.

۲۵۷



فصلنامه

پژوهش‌های

روابط بین‌الملل،

دوره دهم، شماره

سوم، شماره پیاپی

سی و هشت

پاییز ۱۳۹۹

۱. دانشجوی دکتری رشته علوم سیاسی گرایش جامعه‌شناسی سیاسی، گروه علوم سیاسی و روابط بین‌الملل،

دانشگاه آزاد اسلامی واحد تبریز، تبریز، ایران.

۲. استادیار گروه علوم سیاسی و روابط بین‌الملل، دانشگاه آزاد اسلامی واحد تبریز، تبریز، ایران. (نویسنده مسئول).

* shakeri_eh@yahoo.com

۳. استادیار گروه علوم اجتماعی، واحد زنجان، دانشگاه آزاد اسلامی، زنجان، ایران

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۸/۲۵

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۶/۸

فصلنامه پژوهش‌های روابط بین‌الملل، دوره دهم، شماره پیاپی سی و هشت، صص ۲۸۰-۲۵۷

مقدمه

خاورمیانه و به خصوص کشورهای هم‌چون: افغانستان و عراق مناطقی از جهان هستند که بیشترین میزان خشونت گروه‌های تروریستی در آن رخ داده، که دولت - ملت سازی ناقص و مصنوعی بر مبنای اهداف کشورهای غربی استعمارگر و هم‌منظور ساختار متنوع و متکثر قومی، مذهبی و موزائیکی بودن این جوامع باعث انباشت مطالبات و عدم تحقق آن در این جوامع از سوی دولت‌های ناکارآمد گشته و با توجه به خلاء قدرت مرکزی حاکم در ایجاد امنیت داخلی کشورها، گروه‌های تروریستی با استفاده از خشونت و تهدید برای دستیابی به اهداف سیاسی و مذهبی، جنگ داخلی و فرقه‌ای را به راه انداخته که باعث می‌گردد فضای جنگ و منازعه و تنش و درگیری داخلی، همه منافع و امکانات کشورهای درگیر را صرف مبارزه و نبرد برای آن کرده و مانع از بسیج منابع و امکانات این کشورها برای رسیدن به توسعه مطلوب گشته و در نتیجه، تشدید فقر، بیکاری، تورم، حاشیه نشینی، مهاجرت، اقتدارگرایی نظامی و وابستگی را باعث شده است. همچنین ساختار سیاسی اقتدارگرا که همواره در این کشورها حاکم بوده، بر رد آزادی‌های اجتماعی و سیاسی و شکل‌گیری گروه‌ها که هر یک در آموزش و رشد جامعه می‌توانند سهمی ایفا نمایند اصرار ورزیده و مانع از روند تغییر به سوی جامعه چندصدایی گردیده اند. توسعه نیافتگی یکی از عوامل اصلی درگیری‌های سیاسی و گرایش به حرکت‌های خشونت آمیز و گاهاً تروریستی در درون این کشورها می‌تواند باشد. به بیان دیگر می‌توان گفت که توسعه نیافتگی سیاسی اکثر کشورهای مسلمان منطقه خاورمیانه بخصوص: عراق و افغانستان، مبین یک بی‌ثباتی بزرگ و تهدیدی مستقیم بر علیه امنیت منطقه و جهان به شمار می‌آید. سطح پایین توسعه سیاسی به معنی کاهش مشارکت سیاسی مردمی است و نارضایتی عمومی تأثیر فراوانی در بروز خشونت‌های سیاسی بوده که فعالیت‌های تروریستی را به گزینه جذاب برای افراد آن جامعه تبدیل می‌سازد، و تروریسم با به چالش کشیدن نظم و ثبات سیاسی در داخل کشور و با تضعیف نهادهای سیاسی قدرت و ایجاد بحران‌هایی فرآیند توسعه سیاسی را دچار چالش و مخاطره می‌نماید. بررسی چرایی به حاشیه افتادن کشورهای درگیر

تروریسم همچون: افغانستان و عراق از روند مدرنیسم و توسعه سیاسی و همینطور نقش پدیده تروریسم در عدم توسعه سیاسی این کشورها هدف اصلی پژوهش حاضر را تشکیل می‌دهد. تلاش بر این است تا در جریان این کاوش بتوان پاسخی علمی برای این پرسش پیدا نمود.

این مقاله در بخش اول به پیشینه و ادبیات پژوهش پرداخته و سپس به رویکرد نظریات توسعه ساموئل هانتینگتون در باب توسعه نیافتگی سیاسی کشورها به عنوان چارچوب نظری می‌پردازد. در قسمت بعد به مشکلات پیش روی این کشورها که ناشی از دولت - ملت سازی نامتوازن همراه با بحران هویت اجتماعی و ناسازگاری ایدئولوژی اسلام گرایان افراطی این کشورها با مؤلفه‌های توسعه سیاسی می‌باشد به طور دقیق پرداخته می‌گردد و سرانجام به نقش پدیده تروریسم در بروز بحران‌ها که باعث می‌گردد چالش‌ها و موانعی جدی بر سر راه توسعه سیاسی این کشورها ایجاد گردد به همراه جمع بندی مطالب پایان بخش این مقاله است.

(۱) پیشینه تحقیق

دانیل بایمن در کتاب خود با عنوان "القاعده، دولت اسالمی و جنبش جهادی جهانی" (Byman, 2015) بیان مینماید، جنگ علیه ترور که توسط بوش اعلام شده بود با حمله امریکا به عراق، ریشه اصلی شکل گیری داعش را فراهم نمود. ادعای اصلی بایمن این است که حمله امریکا به عراق به متلاشی شدن جامعه عراق منجر شد و این کار، فضای مناسب را برای داعش ایجاد کرد تا بتواند بخش سنی جمعیت عراق که خود را متضرر اصلی سرنگونی رژیم بعث می‌دانستند را بسیج کرده و آنان را به سوی انتقام رهنمون کنند. حمله امریکا به عراق تنها عامل بروز این وضعیت در عراق نیست و باید به شکاف های فعال سیاسی، قومی و مذهبی و همچنین تلاش دولت های سنی منطقه جهت کنترل اوضاع در عراق و روی کار آوردن یک حکومت همسو نیز اشاره داشت.

مارکوس بوایلون در مقاله اش "اقدام دولت سازی عراق: شکنندگی دولت، شکست خوردگی دولت و یک قرارداد اجتماعی جدید" استدلال می‌کند که درک وسعت شکنندگی دولت در عراق نیازمند نگاهی تاریخی به دولت سازی این کشور است. وی بر آن است که عراق به لحاظ تاریخی دولتی شکننده است، پاسخ و راهکار برای برون

رفت از این شکنندگی، در دولت سازی است. البته این دولت سازی نه یک بازسازی سیاسی صرف از بالا که تلاشی از پایین است. این مسیر طولانی دولت سازی باید توسط خود عراقی ها طی شود. (Bouillon, 2012).

برژون هتته در کتاب «ثوری توسعه و سه جهان» که در سال ۱۳۹۲ توسط احمد موثقی ترجمه شده است. نویسنده در قسمتی از کتاب سعی دارد به این موضوع بپردازد که توسعه همه جانبه در کشورهای جهان سوم نباید تقلیدی و الگوبرداری محض از غرب باشد، بلکه این کشورها باید با در نظر گرفتن فرهنگ‌های غالب در بین مردم مناطق مختلف کشور و مطالعات بوم شناسی و تاریخی صورت گیرد. در این صورت تمایل مردم برای مشارکت سیاسی و همراهی با روند توسعه از سوی دولت بالاتر رفته و از استقبال عمومی بیشتری برخوردار می گردد.

سید عبدالقیوم سجادی در کتابی در سال ۱۳۹۲ با عنوان «جامعه شناسی سیاسی افغانستان» به ریشه یابی بحران سیاسی و موانع شکل گیری دولت ملی در افغانستان پرداخته و آن را در شکاف‌های قومی و مذهبی که همواره در این کشور وجود داشته، به علت کنترل شدید و شیوه سرکوب اجتماعی سیاسی مجال بروز نیافته، داشته است. نویسنده در این اثر، رابطه ساختار قومی و مذهبی را با نظام سیاسی در دوران معاصر افغانستان مورد بررسی قرار داده و به این نتیجه رسیده که ساختار قومی و مذهبی دولت که رفتار سیاسی نخبگان را به شدت تحت تأثیر قرار داده، مانع اصلی در مسیر شکل گیری یک دولت ملی فراگیر در این کشور بوده است.

شهره پیرانی و علی اشرف نظری در مقاله‌ای در سال ۱۳۹۶ با عنوان «تحلیل کنش‌های خشونت بار داعش از چشم انداز روانشناسی سیاسی» با تأکید بر نظریه تعارض واقع گرایانه به مؤلفه‌های محرومیت مادی و غیرمادی در فهم خشونت سیاسی گروه داعش در جامعه عراق پرداخته‌اند. این مقاله با تکیه بر رهیافت روانشناسی سیاسی به بررسی دلایل نفوذ افکار افراط گرایان تروریستی در ترویج خشونت عریان در بین اعضای گروه داعش پرداخته است.

در پژوهش‌های انجام گرفته پیرامون مسأله توسعه نیافتگی سیاسی به خاطر تمرکز بر یک یا چند عامل خاص، یا معطوف بودن به مقطع زمانی خاص، نتوانسته پژوهشی جامع از

توسعه نیافتگی سیاسی در کشورهای مسلمان منطقه خاورمیانه ارائه دهند. تحقیق حاضر با نگاه عمیق‌تر و جامع‌تر با رویکرد خاص توسعه و با استفاده از چارچوب و الگوی نظری ساموئل هانتینگتون مبتنی بر موانع، چالش‌ها و بحران‌هایی که در کشورهای خاورمیانه بر سر راه توسعه سیاسی قرار گرفته و پدیده تروریسم نیز بر آن می‌افزاید به بررسی موشکافانه مسأله پرداخته و به نوبه خود کار متفاوتی را در حوزه بررسی چالش‌های توسعه سیاسی کشورهای مسلمان افغانستان و عراق به سرانجام رسانده است.

۲۶۱

چارچوب نظری: مفهوم توسعه سیاسی از دیدگاه ساموئل هانتینگتون

هانتینگتون مفهوم توسعه سیاسی را بر اساس میزان صنعتی شدن، تحریک و تجهیز اجتماعی، رشد اقتصادی و مشارکت سیاسی مورد ارزیابی قرار داده و بر این اعتقاد است که از آنجایی که در فرآیند توسعه سیاسی تقاضاهای جدید به صورت مشارکت و ایفای نقش‌های جدیدتر ظهور می‌کند، نظام سیاسی باید از ظرفیت و توانایی‌های لازم برای تغییر وضعیت برخوردار باشد، در غیر این صورت، نظام با بی‌ثباتی، هرج و مرج، اقتدارگرایی و زوال‌گرایی رو به رو خواهد شد و امکان دارد پاسخ جامعه به این نابسامانی‌ها به شکل انقلاب تجلی کند (هانتینگتون و دومینگز، ۱۹۷۵). مهم‌ترین تفاوت‌های سیاسی بین حکومتها نه از صورت و شکل حکومتشان بلکه از درجه حکومتشان مایه می‌گیرد، آنچه در درجه اول اهمیت قرار دارد، تفاوت حکومت‌ها از نظر مشارکت اجتماعی، مشروعیت، سازمان، کارایی و نظم است و این تفاوت بر تمایزی مانند اختلاف دموکراسی و خودکامگی اولویت دارد (هانتینگتون، ۱۹۶۸: ۳۸).

هانتینگتون اعتقاد دارد اگر یک جامعه بخواهد به اجتماع سیاسی تبدیل شود و به توسعه سیاسی دست یابد باید، قدرت هر گروهی از طریق نهادهای سیاسی اعمال شود. بر این اساس، او آن دسته از نظام‌های سیاسی را توسعه یافته تلقی می‌کند که نهادهای پایدار، جا افتاده، پیچیده و منسجمی داشته باشند. (هانتینگتون، ۱۳۷۵: ۱۹) او اعتقاد دارد کارکرد نهادهایی که قدرت را این گونه تعدیل می‌کنند و جهت می‌دهند، آن است که چیرگی یک نیروی اجتماعی با اشتراک نیروهای دیگر اجتماعی سازگار شود. در یک جامعه ناهمگون و پیچیده، هیچ نیروی اجتماعی واحدی نمی‌تواند بر جامعه فرمان براند



و یک اجتماع سیاسی برپا سازد مگر آنکه نهادهایی سیاسی را بیافریند که مستقل از نیروهای اجتماعی به وجود آورنده آنها، بتوانند ادامه حیات دهند (برچر، ۱۳۸۲: ۵۷).

هانتینگتون در سال ۱۹۶۸ کتاب «سامان سیاسی در جوامع دستخوش دگرگونی» را نوشت. نظر اصلی وی در این کتاب این است که نابسامانی‌های سیاسی موجود بیش از هر چیزی از دگرگونی سریع اجتماعی و اقتصادی مایه می‌گیرند (هانتینگتون، ۱۳۷۵: ۱۱).

هانتینگتون مدعی است که تعارض داخلی شدید در کشورهای در حال توسعه پس از جنگ جهانی دوم حاصل این واقعیت است که نهادهای سیاسی به آرامی شکل گرفتند، حال آنکه تغییر اجتماعی اقتصادی سریع، هم باعث وارد آمدن فشار جدید بر نهادهای سیاسی موجود و هم باعث گسترش مشارکت گروه‌های جدید و خواهان مشارکت در زندگی سیاسی شد (تیلی، ۱۳۸۵: ۳۵).

دگرگونی‌های اجتماعی و اقتصادی، شهری شدن، بالا رفتن سطح سواد و آموزش و غیره، باعث شکل‌گیری لایه یا طبقه اجتماعی با انتظارات و توقعات جدیدی می‌شود. او این قشر یا لایه جدید اجتماعی را «طبقه متوسط جدید» می‌نامد. اعضای این طبقه جدید که عمدتاً تحصیل کرده، شهرنشین، حقوق‌بگیر و امروزی هستند، به تدریج خواهان مشارکت در عرصه‌های سیاسی و اجتماعی می‌شوند. اما مشکل از آنجا شروع می‌شود که به دلیل فقدان توسعه سیاسی مناسب در این کشورها، نهادهای سیاسی و اجتماعی نظیر احزاب و تشکل‌های سیاسی و صنفی، مطبوعات و رسانه‌های جمعی، مجلس و نهادهای قانونگذاری مستقل از حکومت وجود ندارند. در نتیجه مطالباتش برآورده نمی‌شود و به تدریج میان آنچه که هانتینگتون «توسعه اقتصادی» از یک سو و «توسعه سیاسی» از سوی دیگر می‌نامد، شکاف عمیقی رخ می‌دهد که نتیجه عملی آن ظهور انواع بی‌ثباتی‌ها، همچون طغیان‌های اجتماعی، انقلاب، شورش، کودتا، ناآرامی‌های گسترده سیاسی و بحران‌های فزاینده است (زیباکلام، ۱۳۸۲: ۲۱). بنابراین، مهم‌ترین مسئله سیاسی این کشورها واپسماندن تحول نهادهای سیاسی از دگرگونی‌های اجتماعی و اقتصادی است. این وضعیت را هریشمن «توسعه متضاد» می‌نامد (Hirishman, 1984).

با توجه به نظریات این اندیشمندان می‌توان گفت که بی‌ثباتی سیاسی حکومت همراه با اعتراضات اجتماعی و سیاسی به عنوان یک عامل مهم در عدم شکل‌گیری توسعه سیاسی در جوامع اسلامی منطقه خاورمیانه نمود داشته است. بر این اساس اعتراضات به عنوان هسته اولیه روند حرکت به سمت توسعه سیاسی به بروز بحران انجامیده و نقطه محوری در افزایش یا کاهش توسعه سیاسی قلمداد می‌شود. در واقع شروع بسیاری از حرکت‌های بحران خیز گروه‌های تروریستی در منطقه و جوامع اسلامی بخصوص تحرکات اعتراض آمیز، اجتماعی - سیاسی است که استمرار آن مسیر حرکت جامعه به سمت توسعه را دست‌خوش تحول اساسی نموده و در برخی موارد آن را به سمت تحرک اجتماعی برده است و در ادامه به خشونت‌های سیاسی و حرکت‌های تروریستی سوق می‌دهد.

توسعه سیاسی نیز با توسعه اقتصادی ربط وثیقی دارد و با توجه به اینکه نیاز اولیه انسان از طریق تأمین نیازهای اولیه در حوزه اقتصاد تأمین می‌گردد، شرط ورود انسان‌ها به سیاست و دفاع از نظام حاکم، در تأمین نیازهای اقتصادی جامعه است (هانتینگتون، ۱۳۸۱: ۷۵). اگر چه این موضوع به طور مطلق پذیرفتنی نیست و سایر موارد نیز در آن دخیل بوده و باید مورد توجه قرار گیرد، با این حال به نظر می‌رسد که از دیدگاه هانتینگتون حل مشکلات اقتصادی جامعه لازمه ورود به توسعه سیاسی و حمایت فردی از نظام حاکم در هر کشوری است (همان، ۷۶). به همین دلیل ریشه بحران‌های بوجود آمده در این کشورها، مستقیم و غیرمستقیم به ضعف اقتصادی حکومت‌ها نیز مربوط می‌شود.

دولت‌سازی نامتوازن در افغانستان و عراق

دولت‌سازی در بستر بلوغ عقلانیت سیاسی یک جامعه و در مسیر توسعه و تحول عرصه‌های مختلف حیات سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی به ظهور می‌رسد و قوام می‌یابد. دولت شهروندی است که در آن، مفهوم و مقوله ملت متبلور می‌شود و در فرآیند دولت - ملت به وجود می‌آید. اتباع یک کشور در فرآیند دولت‌سازی علی‌رغم تعلقات مختلف و متفاوت تباری، زبانی، نژادی و دینی - مذهبی، خویش را شهروندان کشور و دولت می‌یابند. «دولت ملی مدرن، مشروعیت خود را در کشور از انتخاب و

اراده شهروندان که با دموکراسی و ساز و کارهای آن محقق می‌شود، کسب می‌کند و در مسئولیت و وجایب متقابل با شهروندان به سر می‌برد. دولت ملی مدرن، دولت پاسخگو، مسئولیت پذیر، قانون مدار، خدمت گذار و عدالت گستر می‌باشد.» (قربانی، ۱۳۹۱: ۴۵) شکل گیری دولت مدرن و روند تشکیل دولت - ملت در جوامع و کشورهای افغانستان و عراق با توجه به شرایط متفاوت اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی و حتی موقعیت و ساختار جغرافیایی آن، سیر متفاوت دارد. دولت سرزمینی در کشورهای مسلمان خاورمیانه همچون افغانستان و عراق بر مبنای تنظیمات استعماری قراردادهای سایکس-پیکو و پاریس شکل گرفت، قدرت در این کشورها به وسیله این توافقات و روندها و اعمال سیاسی و مدیریتی حاصل از مفصل بندی این قراردادها در ساختارهای اجتماعی و فرهنگی بومی، شکل گرفت ولی این قراردادها چارچوب تاریخی قدرت حاکمیت را تعیین کرد اما نتوانست هویت آن را تعریف کند و دولت‌ها به عنوان یک نهاد اقتدارگرا و باج خواه همواره در برابر مردم بوده و آنها را به حاشیه رانده اند. یکی از ریشه‌های بحران دولت در این کشورها، فقدان مشروعیت مردمی است که حاصل عدم مشارکت دولت و ملت یا شکاف بین آنهاست.

بحران هویت اجتماعی در افغانستان و عراق

چند تکه بودن، چند قومیتی بودن جامعه کشورهای افغانستان و عراق موجب پیدایی و استمرار شکاف‌های اجتماعی بر محوریت مذهبی و قومی یا بحران هویت در این کشورها شده است. «بحران هویت و عدم شکل گیری «مام ملی» یا ملت منسجم و دولت غیر دموکراتیک از بسترسازهای مهم برای شکل گیری و انباشته شدن نارضایتی-های سیاسی و اجتماعی بوده‌اند. تضاد هویتی انباشته شده، طی چند دهه موجب شده که ملت سازی در این کشورها به سرانجام نرسد. (سردارنیا و حسینی، ۱۳۹۳)

شکاف‌های جمعیتی - فرهنگی بر خطوط خطرناک قومی و مذهبی همواره تمامیت ارضی و یکپارچگی سرزمینی این کشورها را تهدید کرده است. وجود وفاداری به هویت‌های فروملی خردتر به ویژه قومی و یا حتی به منابع هویتی فراملی (چون پان اسلامیسیم یا پان عربیسیم) از شکل گیری یک هویت مشترک جلوگیری کرده است. «در مورد ارزشیابی شاخصه ثبات سیاسی دولت‌های خاورمیانه، این دول در ردیف دولت‌های

ناکام در پایین‌ترین مدارج طبقه بندی می‌شوند. به بیان دیگر در بیشتر کشورهای خاورمیانه عمدتاً تداوم ناامنی داخلی و خارجی (اختلاف‌ها با همسایگان) و عدم حل بحران یکپارچگی و هویت ملی، موجب شکل‌گیری و تداوم دولت امنیت‌گرای اقتدارگرا گردیده است.» در واقع با این توجیه که نظم، بر هر امر دیگری اولویت دارد، حکومت‌ها آن هم عمدتاً با ماهیت قبیله‌ای، قومی، خانوادگی به سوی تمرکزگرایی و اقتدارگرایی شدید سوق یافته و مانع از شکل‌گیری و پیشرفت نهادهای دموکراتیک گردیده‌اند (زارعیان، جهرمی، ۱۳۹۶: ۵۶). این ویژگی هویت‌های اجتماعی مختلف باعث می‌شود، هرگونه تعادل اجتماعی به وجود آمده براساس هویت مشترک سیاسی، موقتی و شکننده باشد و حکومت نیازمند مداخله در جامعه و ایجاد شکاف برای برقراری نظم و امنیت گردد.

۲۶۵



واکوی علل توسعه
نیافتگی سیاسی
کشورهای مسلمان
درگیر پدیده
تروریسم در
خاورمیانه

ناسازگاری ایدئولوژی بنیادگرایی اسلامی با توسعه سیاسی

بنیادگرایی اسلامی جنبشی است که به ارزش‌های بنیادی اسلام باور دارند و پیروزی و بهروزی کشورهای اسلامی را در بازگشت به آن ارزش‌ها می‌دانند و از الگوی غربی و شرقی پیروی نمی‌کنند (السید، ۱۳۸۳: ۱۹۹). این جنبش که به گونه‌ای واکنش احساسی، روحی و معنوی مسلمانان به یک بحران اقتصادی، اجتماعی و سیاسی جلوه گر شده است، گذشته از ترس غربی شدن فرهنگ اسلامی، از مداخله مستقیم غرب در سرزمین‌های اسلامی نیز مایه می‌گیرد. (احتشامی، ۱۳۸۱: ۲۴۷) به سخن دیگر، می‌توان گفت که بنیادگرایی اسلامی، اندیشیدن و رفتار کردن بر پایه اندیشه‌ها و رفتارهای پیشینیان است که ریشه در باورهای مذهبی دارد و در عرصه کارکرد سیاسی نمود می‌یابد. در واقع آنچه بنیادگرایی اسلامی را متمایز می‌سازد و دلیل تهدیدآمیز بودن آن می‌شود برداشت یکسره سیاسی و ایدئولوژیک آن از اسلام است.

بنیادگرایان اسلامی برآنند که امت اسلامی به محض تأسیس دولت اسلامی، موظف به ترویج ایدئولوژی خود در جهان از راه جهاد هستند؛ زیرا با برپا شدن دولت اسلامی، جهان از دیدگاه ایدئولوژیک و نه جغرافیایی، به دو بخش بزرگ تقسیم می‌شود، دارالاسلام و دارالکفر، که سرزمین‌های دارالکفر باید از راه جهاد تسخیر شود و کاربرد همه ابزارها در این راه مقدس، مجاز خواهد بود. (سید قطب، ۱۳۷۶: ۲۴)

از منظر این گفتمان، بازگشت به اسلام راستین و شریعت پیامبر (ص) تنها راه حل پایان بحران‌ها و چالش‌های معاصر تلقی می‌شود. و مؤلفه‌های توسعه را امری کاملاً غربی دانسته و به شدت با آن مخالفت می‌ورزند. هدف اساسی این گفتمان، بازسازی جوامع اسلامی مطابق با اصول بنیادین اسلامی است و در این راستا، کسب قدرت سیاسی، مهم‌ترین دغدغه متفکران و معتقدان این جریانات تلقی می‌گردد.

اسلام‌گرایان تروریست در افغانستان و عراق همواره در حال مبارزه با مدرن‌سازی کشور هستند و تا آنجا با مدرن‌سازی موافقت می‌نمایند که بتوانند از آن به نفع خود و منافع ایدئولوژی مذهبی بهره‌گیرند. از دیگر اقدامات این نظام‌ها تهدید و منزوی کردن دگراندیشان از جامعه، بالا بردن هزینه‌های اصلاح طلبی، مهار و سرکوب احساسات ملی‌گرایان و دموکراسی‌خواهان با قرار دادن و جلوه دادن آنها به عنوان غرب زده و ضد دین و همچنین با القاء خطر و بحران و هرج و مرج در صورت انجام اصلاحات سعی در حفظ وضع موجود می‌نمایند.

افغانستان، ستیز بی پایان با طالبان

وقتی از طالبان در افغانستان صحبت می‌شود باید حداقل دو گروه را مد نظر قرار داد. گروه اول بدنه اصلی طالبان و گروه دوم طرفداران آنها که از میان مردم افغانستان برخاسته و حرکت آنها را تسهیل و تقویت نموده‌اند. البته گرایش قوی قومیت و مذهب در بین هر دو گروه طالبان بروز و ظهور داشته است. همبستگی‌های قبیله‌ای و قومی مهم‌ترین عامل تشکیل گروه‌های جهادی و رهبری محسوب می‌شود. افغانستان کشوری در هم تنیده از اقوام گوناگون (بیش از ۵۰ قوم) با روابط خویشاوندی و تعصبات سخت که روند دولت-ملت‌سازی را با وقفه مواجهه ساخته است. به عبارت دیگر جامعه سنتی به مفهوم رایج دارای شکاف‌های خاص خود است. در این گونه جوامع معمولاً شکاف میان قبایل و خانواده‌های بزرگ در زندگی اجتماعی و سیاسی همچنان باقی و تأثیری تعیین‌کننده دارد. همچنین شکاف‌های مذهبی، فرقه‌ای و زبانی در این گونه جوامع هنوز مؤثر و مهم‌اند. و نمی‌توان سیاست و حکومت در آنها را بدون فهم این شکاف‌ها و تأثیر آن دریافت (بشیریه، ۱۳۷۴: ۱۰۲).

طالبان افغانستان ضمن داشتن افکار مذهبی افراطی (تحت نظر علمای اسلامی شاخه فضل الرحمان و سمیع الحق) و در عین حال بدنبال آموزش نظامی تحت نظارت سازمان اطلاعات پاکستان و حمایت مالی سعودی‌های عربستان بوده‌اند. طالبان کسانی هستند که از نظر دینی معتقدند که تنها درک صحیح از اسلام منحصر به آنهاست و نظرات دیگران را تحمل نمی‌کنند و با اعمال خشن و وحشیانه در سطح جامعه موجب ناامنی و بی‌ثباتی کشور گردیده‌اند. طالبان مسئول ۷۵ درصد از تمامی مرگ و میرهای تروریستی در افغانستان بوده‌اند. بنابر اعلام آقای « فیلیپو گراندی » کمیسر عالی سازمان ملل متحد در امور پناهندگان گفت: افزایش تلفات غیرنظامیان خطرناک است. ما شاهد هستیم که شماری از افغان‌ها در ۴۰ سال گذشته در جنگ زاده شده‌اند، در جنگ بزرگ شده‌اند و در جنگ مرده‌اند. آمار تلفات غیر نظامیان در افغانستان، در بالاترین سطح است و به همین دلیل شهروندان افغان به کشورهای خارجی مهاجرت کرده‌اند. که حدود ۸ میلیون شهروند افغانستانی به دلیل جنگ داخلی، فقر، بیکاری و خشکسالی به کشورهای همسایه یا اروپا مهاجرت کرده‌اند (National, 2017).

عراق، تروریسم و توسعه نیافتگی سیاسی

مسئله توسعه سیاسی در عراق به مسائل و بحران‌های قومی در این کشور، در نسبت با سیاست و حکومت باز می‌گردد و از این رو مسئله‌ای مرتبط با هویت ملی آن کشور است. گزاره مرکزی این مسئله، قاعده تحمیل حاکمیت اقلیت عرب سنی بر شیعیان و کردها تا پیش از فروپاشی رژیم بعث است که عمدتاً به واسطه خشونت بی‌حد و حصر سیاسی اعمال می‌شد. اقتدارگرایی دولت در این دوره با تکیه بر نهادهای نظامی و سرویس‌های امنیتی موجب سخت‌جانی گفتمان دیکتاتوری در عراق گشته و تحولات ریشه‌ای را در این کشور برای افتادن در مسیر توسعه با چالش‌های فراوان مواجه کرده است. نهادهای دموکراتیک تا قبل از حمله آمریکا به عراق و سقوط صدام حسین بیشتر به طور تشریفاتی عمل کرده و در عمل تحت سیطره دولت مطلقه این کشور بوده‌اند. با فروپاشی نظام دیکتاتوری در عراق چالش‌های ناشی از فقدان وجود دولت مرکزی مقتدر، جامعه عراق را دچار فاز جدیدی از بحران‌های امنیتی کرد. اما با حضور

¹ Filippo Grandi

نظامیان آمریکایی این بحران‌ها تا حدودی کنترل شدند. فضای سیاسی در این کشور بعد از سقوط صدام آن طوری که باید نتوانست دموکراتیزاسیون را به ارمغان آورد. جامعه چند پاره عراق با شکاف‌های عمیق فرهنگی و تاریخی فرآیند دموکراسی را بیشتر از آن که نظامی فرا قومی جلوه دهد، آن را در مسیر مطالبات قومی خود ترجمه کرد. فرهنگ سیاسی مبتنی بر انگیزش‌های قومی در عراق مانع از ظهور تفکری مناسب و فرا قومی برای بهره‌گیری از فضای جدید جهت پیشبرد دموکراسی در عراق شد. در واقع دولت اقتدارگرا و فرهنگ سیاسی غیر دموکراتیک در عراق متغیرهای مستقلی هستند که ثبات مبتنی بر انگیزش‌های دموکراتیک را با چالش مواجه کرده‌اند. (آذین و بیاتی، ۱۳۹۴: ۷۶)

مهمترین دلایل یا فرضیه‌ها در ارتباط با گسترش خشونت‌ها و عدم تحقق توسعه سیاسی در عراق پس از سقوط صدام عبارتند از:

- بحران‌های هویت، یکپارچگی و مشروعیت ریشه دار و از پیش موجود ناشی از ملت‌سازی تحمیلی و الیگارشیک در عراق از دهه ۱۹۲۰ به این سو.
- بنیان غیر دموکراتیک و غیر مدنی احزاب و گروه‌بندی‌های سیاسی و اجتماعی و غلبه باورها و فرهنگ‌های خشونت طلب فرقه‌ای، قومی-زبانی و مذهبی بر آنها.
- ناکامی حکومت ضعیف و شکننده در تحقق بخشیدن به حکمرانی خوب با شاخص‌هایی مانند: ایجاد امنیت، اشتغال و خدمات‌رسانی در ابعاد گوناگون.
- استمرار حضور و برخورد خشن نیروهای نظامی غربی و بخصوص آمریکایی با مردم عراق و افشای اهداف واقعی و پنهانی آنها در این کشور.
- شکل‌گیری مجدد دولت‌های اقتدارگرا و فاسد پس از سرنگونی صدام و عدم مشروعیت این دولت‌ها از سوی مردم، همراه با اعتصابات و شورش‌های متعدد.

تروریسم مانعی بر سر راه توسعه سیاسی افغانستان و عراق

تروریسم در کشورهای اسلامی افغانستان و عراق و تأثیر آن بر عدم توسعه سیاسی این کشورها و گسترش خشونت افسارگسیخته افراط‌گرایان و گسترش آن به دیگر نقاط جهان که منجر به کشته و زخمی شدن انسان‌های بی‌گناه زیادی گردیده است را می‌توان

یکی از نگرانی‌های اصلی حال حاضر جوامع بشری به شمار آورد. تلاش نیروهای طرفدار دموکراسی در این کشورها، با ناکامی‌های پیاپی همراه بوده و نتوانسته ماهیت این کشورها را از اقتدارگرایی در عرصه سیاسی و قبیله گرا بودن در عرصه اجتماعی و کشاورزی و دامداری سنتی در عرصه اقتصادی بیرون آورد. کشورهای افغانستان و عراق همواره در چند دهه اخیر، با بحران‌های ناشی از فقدان توسعه و نوسازی سیاسی مواجه بوده‌اند، که دلایل بیگانه ماندن این کشورها از شاخص‌های نوسازی سیاسی، یکی از پرسش‌های مهمی است که ذهن اکثریت شهروندان و نخبگان عرصه سیاسی را به خود مشغول کرده است. شهروندان این کشورها از ساختار سیاسی و اقتصادی نامطلوب، ناکارآمد، غیرشفاف، استبدادی، فاسد با حاکمانی غیرپاسخگو به مردم مواجه بوده که به دنبال کسب قدرت و چپاول ثروت سیری ناپذیر برای قشری خاص از نزدیکان (اقوام و خویشان) می‌باشند.

در بیشتر نقاط این کشورها افراط گرایی مذهبی، خشونت و استبداد، دیگر به یک ویژگی زندگی ملی تبدیل شده است. زندگی که در آن مردم هر روز شاهد تبهکاری فزاینده، قاچاق اسلحه و مواد مخدر، قتل و خشونت عریان تروریستی هستند. علت عمده وجود عصبان و خشونت اجتماعی در بین اقشار آسیب پذیر این جوامع را می‌توان به آهنگ رشد اندک درآمد سرانه، توزیع ناپیچ درآمد ملی در ترکیب با انفجار جمعیت و همراه با فقر فرهنگی و عدم توسعه سیاسی دانست که به طور ادواری کشور را به یک موجودیت آشوب زده لگام گسیخته تبدیل کرده، که مشخصه آن از بین رفتن کنترل حاکمیت و مشروعیت دولت بر سرزمین و مردم است. نویسنده کتاب «افسانه توسعه» می‌نویسد: با وجود پایان جنگ سرد که باعث جنگ‌های داخلی و خشونت‌های محلی بر محور ایدئولوژی بود، نبردهای مسلحانه و عملیات تروریستی در جهان سوم حتی چند برابر شده و به تمام قاره‌ها گسترش یافته، که محصول انفجار جمعیت و بیکاری و مبتلا به آزدگی‌های اجتماعی، قومی، مذهبی و فرهنگی هستند. (اسوالدود ریورو، ۱۳۸۴: ۱۴۶)

تروریسم، می‌تواند یکی از مهمترین دلایل واقعی شکست روند نوسازی در بین کشورهای درگیر این پدیده شوم باشد. از آنجایی که توسعه در کلیه اشکال و ابعادش با

سیاست حفظ وضع موجود در تعارض می‌باشد، بنابراین می‌تواند گروه‌های طرفدار حفظ وضع موجود که اکثریت گروه‌های سنتی از اقلیت جامعه هستند را در مقابل گروه‌هایی که از تغییر و دگرگونی شرایط موجود پشتیبانی و حمایت به عمل می‌آورند قرار دهد.

نقش تروریسم در توسعه نیافتگی افغانستان و عراق

کشورهای اسلامی منطقه خاورمیانه همچون افغانستان و عراق با توجه به شرایط خاص ناشی از نزاع و درگیری بین گروه‌های مخالف داخلی و مداخلات خارجی همواره در طول سال‌های حیات خود، به ویژه در دو دهه اخیر، پس از حملات ۱۱ سپتامبر به عنوان قربانیان اصلی پدیده تروریسم، از فرآیند توسعه به خصوص در بخش توسعه سیاسی از پیشرفت بسیار کمتری برخوردار بوده و به جرأت می‌توان گفت: که موضوع تروریسم یکی از تأثیرگذارترین موانع در فرآیند رشد و توسعه سیاسی این کشورها بوده است و راه‌های مقابله بنیادی با آن امروزه یکی از اصلی‌ترین اولویت‌های استراتژیک این کشورهاست.

بدون شک توسعه سیاسی یکی از محورهای اثرگذار در مسیر رشد و پویایی هر جامعه‌ای محسوب می‌گردد. زمانی می‌توان این رشد را در مسیر بالندگی محسوب نمود که زیرساخت‌های آن در بین مردم این کشورها فراهم گردد (نقیب زاده، ۱۳۷۸: ۳۳). گروه‌های تروریستی با از بین بردن زیرساخت‌های توسعه در این کشورها ایجاد بحران می‌نمایند. برخی از آثار پدیده تروریسم در کشورهای افغانستان و عراق به شرح ذیل می‌باشد:

الف) گروه‌های افراط‌گرای اسلامی همچون: القاعده، طالبان و داعش در این کشورها با ترویج فرهنگ خشونت در جامعه و تضعیف تحمل و مدارا و از بین بردن فرهنگ صلح و آشتی و گفتگو و دوستی از تشکیل یک هویت ملی در جهت رفع مشکلات توسعه نیافتگی جلوگیری می‌نمایند.

ب) تروریسم در این کشورها با تکیه بر مذهب به تقویت اقتدارگرایی خلافت اسلامی و بسته شدن فضای سیاسی جامعه و جلوگیری از آزادی‌های فردی و مدنی مانع تشکیل احزاب و نهادهای مربوط به جامعه مدنی نیز می‌شود.

ج) در مجموع فقر اقتصادی، بی‌سوادی، بی‌کاری و نابرابری اجتماعی که از معیارهای توسعه نیافتگی هستند، در اثر جنگ داخلی با گروه‌های افراطی تشدید می‌شوند. گزارش کمیسیون جنوب درباره عواقب ناگوار جنگ‌های داخلی بر روند توسعه می‌نویسد: «استفاده از منابع برای خرید جنگ افزار و سرکوبی، روند پیشرفت را در بسیاری از کشورها کند می‌کند. رشد فرهنگ نظامی گری زیان بار است؛ چرا که به موازین دموکراسی، مشارکت عمومی، حقوق بشر و اصل مسئول بودن دولت‌ها در مقابل مردم احترام نمی‌گذارد. این وضعیت فسادبرانگیز است و باعث سوء استفاده از قدرت و بیگانگی مردم از نظام سیاسی کشور می‌شود. نشانه‌های ناخوشایند یاد شده را می‌توان در بسیاری از کشورهای جنوب مشاهده کرد.» (نایر، ۱۹۹۲، ۶۶)

د) دولت‌هایی چون افغانستان و عراق از درآمدهای ملی در راستای مبارزه با گروه‌های تروریستی هزینه کرده، که این هزینه کردها شامل: تخریب سرمایه موجود و کاهش سرمایه گذاری جدید در بخش توسعه می‌گردد. مقوله‌های مربوط به سرمایه که از جنگ داخلی متضرر می‌شوند عبارتند از: زیرساخت‌های فیزیکی و اجتماعی، سرمایه نهادی و شاید مهم‌تر، سرمایه فرهنگی و اجتماعی، به صورت اعتماد و انسجام اجتماعی و احترام به کار و دارایی یا مالکیت، که برای کارکرد جامعه و اقتصاد ضعیف این جوامع حیاتی است. جنگ با تروریسم همانگونه که در این کشورها شاهد هستیم همه این سرمایه‌ها را نابود می‌سازد و سرمایه گذاری‌های جدید هم، چه توسط حکومت که منابع عمومی را متوجه هزینه‌های جنگ کرده، و چه توسط سرمایه گذاران داخلی و خارجی، به دلیل ریسک بالا و نبود امنیت سرمایه گذاری صورت نمی‌پذیرد (Pollack, 2015: 97).

«سیوارد» هم در نتیجه تحقیقات تجربه‌ای‌اش ذکر می‌کند که کشورهای جهان سوم در کل به تقریب چهار برابر بیشتر از آنچه که صرف مراقبت‌های بهداشتی می‌کنند و ۵۰ درصد بیشتر از آنچه برای آموزش هزینه می‌کنند، برای امور نظامی خود خرج می‌کنند (Nandi & Basu, 36) این ایده به قوت مطرح است که «جنگ ثمره تهیدستی، بی‌عدالتی، فساد، زیادی جمعیت و بدبختی است» و بنابراین برقراری صلح موکول به از بین رفتن این عوامل می‌باشد. (تافلر، ۱۳۷۴: ۳۰۳) کشورهای درگیر پدیده تروریسم

¹ Civard

داخلی مجبورند که روی به نظامی‌گری بیاورند، ولی غافل از آن که در دراز مدت بهای سیاسی نظامی‌گری بسیار جدی و سنگین است چون نظامیان به ارکان اصلی حکومت مبدل می‌گردند و «فرآیند نظامی‌گری که هدف از آن تقویت توان اعمال قدرت است، غالباً به تمرکز قدرت سیاسی در بخش نظامی منجر می‌شود. چنین روندی امکان مداخله نظامی در جامعه مدنی را افزایش و در نهایت دور باطلی از رژیم‌های نظامی اقتدارگرا را در دامن خود پرورش می‌دهد.» (آزر و این مون، ۱۳۷۹: ۸۱) در واقع بسیاری از مسائل عمده کشورهای افغانستان و عراق در امور مربوط به توسعه اقتصادی، اجتماعی فرهنگی و سیاسی به واسطه هزینه کرد در بخش نظامی برای مبارزه با تروریسم تشدید می‌شود.

رابطه تروریسم و توسعه سیاسی

پدیده تروریسم و توسعه سیاسی در نگاه کلی، ارتباط دوسویه با یکدیگرند، تروریسم می‌تواند با ایجاد چالش‌ها، موانع و مشکلات عدیده در سطح جامعه در روند شکل‌گیری توسعه سیاسی اثرگذار بوده و حتی آن را متوقف کرده و یا فرآیند آن را منفی گرداند. و همین‌طور توسعه سیاسی با آگاه‌سازی در بین اقشار یک جامعه موجب انسجام و همبستگی در عدم بروز خشونت‌های سیاسی و حرکت‌های تروریستی گردد. بنابراین فرآیند توسعه سیاسی در کشورهای اسلامی منطقه خاورمیانه با نهادینه کردن مؤلفه‌هایی چون:

الف) جایجایی مسالمت‌آمیز قدرت از راه انتخابات سالم.

ب) کوشش در جهت جلب رضایت مردم و پاسخگو کردن قدرت سیاسی در برابر عموم جامعه.

ج) احترام به آزادی افراد و تکریم حقوقشان با برپایی حکومت قانون

د) حضور نخبگان سیاسی کارا در صحنه تحولات کشور از کانال احزاب قانونی هدفمند، همراه با انتخابات آزاد (Reven, 1999: 123).

بنابراین رابطه تروریسم و توسعه سیاسی در عدم اقتدار دولت و حکومت مرکزی نظریه هانتینگتون در پس تحولات سیاسی و اجتماعی حادث شده و بی‌ثباتی سیاسی حکومت همراه با اعتراضات اجتماعی و سیاسی بعنوان یک عامل مهم در روند عدم شکل‌گیری توسعه سیاسی در جوامع افغانستان و عراق نمود داشته است. بر این اساس اعتراضات

بعنوان هسته اولیه روند حرکت به سمت توسعه سیاسی به بروز بحران انجامیده و نقطه محوری در افزایش یا کاهش توسعه سیاسی قلمداد می‌شود. از آنجایی که ثبات سیاسی با ثبات امنیتی رابطه‌ای مستقیم با یکدیگر دارند، در صورت وجود عدم ثبات در عرصه سیاسی و وقوع کشمکش‌ها و درگیری‌ها، اوضاع برای فرصت طلبان به وجود می‌آید تا در سایه این بی‌ثباتی دست به اقدامات خرابکارانه و ناامنی بزنند (Jean Marc, 2014: 9). تروریسم در کشورهای اسلامی منطقه خاورمیانه همچون: افغانستان و عراق با تشدید عقب ماندگی و توسعه نیافتگی به گسترش فقر، بیکاری، خشونت، جنگ داخلی، مهاجرت و ایجاد بحران‌هایی همچون هویت، مشروعیت و مشارکت دامن می‌زند. اولین و مهمترین مسئله برای این کشورها، شکل‌گیری یک هویت ملی است. شکل‌گیری هویت ملی به معنای از بین رفتن خرده هویت‌ها نیست، بلکه خرده هویت‌ها خود یکی از پیش شرط‌های پذیرش دموکراسی است (سردارنیا و حسینی، ۱۳۹۳: ۴۶). شکل‌گیری هویت ملی از آنجا اولویت دارد که هویت ملی باعث توافق همگانی در شکل‌دهی یک نهاد ملی است. هویت ملی و همگرایی و وجود ارزش‌ها و عناصر مشترک فرهنگی و اجتماعی باعث می‌شود که مردم بتوانند بر سر توافق دموکراسی با هم به تفاهم برسند. و تا زمانی که هویت ملی در این کشورها شکل نگیرد امکان پذیرش دموکراسی و توسعه سیاسی به وجود نخواهد آمد و یا در صورت به وجود آمدن پایدار نخواهند بود. بنابراین هویت ملی در عصر تکثر هویت‌ها مهم و اساسی می‌باشد (مرادی، ۱۳۸۳: ۹۲).

نقش پدیده تروریسم در بروز بحران‌ها

لوسین پای توسعه سیاسی را فرآیند حل بحران‌های ناشی از تنش و گسیختگی جامعه نوگرا تعریف می‌کند (بشیریه، ۱۳۸۰: ۵۷)، و ایجاد و گسترش پدیده تروریسم در جامعه می‌تواند یکی از مهمترین موانع بر سر راه توسعه سیاسی باشد. شکل‌گیری گروه‌های تروریستی در جوامع مسلمان منطقه خاورمیانه دارای کارکردهای ذیل می‌باشد که نتیجه آن عدم توسعه سیاسی است:

الف) پدیده تروریسم با گسترش نفوذ خود در محدوده سرزمینی، ناقض حاکمیت سیاسی دولت می‌شود (Chegu, 2014: 25).

ب) محصول نابهنجاری‌های اجتماعی و کم کاری حاکمیت سیاسی است که هزینه‌های بالایی برای دولت‌های حاکمه به وجود می‌آورد (Dominico, 2008: 13).

ج) پدیده ترورسیم چالش‌ها و موانع زیرساختی فراوانی در فرآیند توسعه ایجاد کرده و خواست جامعه برای تحول و تغییر را به تخریب و نابودی و ویرانی ارتقاء می‌بخشد و از نظر کارکردی اولاً در فرآیند عادی سیاسی کشور اختلال ایجاد کرده و دوماً فرآیند توسعه سیاسی را سال‌ها به تعویق می‌اندازد (Garrison, 2003: 96).

بحران‌هایی که با اوج‌گیری پدیده ترورسیم در یک کشور ایجاد می‌گردد کارآمدی یک نظام را در اکثر زمینه‌ها با چالش جدی رو به رو می‌سازد، به گونه‌ای که آن نظام با راهکارهای سیاسی و گاهی نظامی قادر به پاسخگویی به مسائل و مشکلات پیش آمده نیست و اولویت‌های حکومتی برای بهبود شرایط و وضع زندگی اقشار جامعه را مختل کرده و خود را در مرکز توجه نظام قرار داده و تلاش‌های نهادهای دولتی را متوجه خود می‌نماید (ساوه درودی، ۱۳۹۰: ۵۳). اسلام‌گرایان افراطی در کشورهای افغانستان و عراق با ترویج و تقویت قوم‌گرایی و تعارضات فرقه‌ای و همین‌طور تشدید درگیری‌های قومی، قبیله‌ای و مذهبی باعث سستی بنیان‌های دولت ملی گردیده تا مسیر توسعه سیاسی از ریل خارج گردد (Hussain, 2016: 129).

توسعه سیاسی در کشورهای اسلامی خاورمیانه با فرهنگ‌های ناهمگون به معنای در یک چارچوب قرار دادن هویت‌های فردی و اجتماعی یک جامعه با کمترین تنش، تا در کنار یکدیگر به فعالیت سیاسی بپردازند (سردارنیا، ۱۳۹۳: ۴۳). آنچه که امروزه درباره جوامع دارای دغدغه توسعه سیاسی قابل تأمل است، گذر از بحران‌های پیش روی این جوامع که به دلیل فشارهای نظام بین‌المللی مشکل‌تر به نظر می‌رسد و در صورت بروز همزمان بحران‌ها، حل آنها بسیار طاقت‌فرسا خواهد بود. گذر سریع و آسان تنها در صورتی ممکن است که کشورهای در حال توسعه، به حل متوالی بحران‌های مختلف موفق گردند. (احمدی، ۱۳۷۷: ۵۳).

کشورهای اسلامی منطقه خاورمیانه همچون افغانستان و عراق با توجه به شرایط خاص ناشی از نزاع و درگیری بین گروه‌های مخالف داخلی و مداخلات خارجی همواره طول سال‌های حیات خود، به ویژه در دو دهه اخیر، پس از حملات ۱۱ سپتامبر بعنوان

قربانیان اصلی پدیده تروریسم، از فرآیند توسعه به خصوص در بخش توسعه سیاسی کمتری برخوردار بوده و به جرأت می‌توان گفت: که موضوع تروریسم یکی از تأثیرگذارترین موانع در فرآیند رشد توسعه سیاسی این کشورها بوده است و راه‌های مقابله بنیادی با آن امروزه یکی از اصلی‌ترین اولویت‌های استراتژیک این کشورهاست (Kenneth, 2015: 24) از آنجایی که توسعه در کلیه اشکال و ابعادش با سیاست حفظ وضع موجود در تعارض می‌باشد، بنابراین می‌توان گروه‌های طرفدار حفظ وضع موجود که اکثریت نیز گروه‌های سنتی و اصول‌گرای جامعه هستند را در مقابل گروه‌هایی که از تغییر و دگرگونی شرایط موجود پشتیبانی و حمایت به عمل می‌آورند، قرار دهد (Roy, 2004: 23).

افزایش تنش‌ها لزوماً بر اثر ورود به فرآیند توسعه سیاسی حاصل نمی‌شود، بلکه در بسیاری از موارد توسعه اقتصادی و تحرک‌های اجتماعی باعث بروز تضادها و اختلاف‌هایی در میان گروه‌های مختلف گردیده و ضمن ظهور نیروهای جدید، گروه‌های موجود در معرض تهدید قرار می‌گیرند (قوام، ۱۳۸۲: ۶۷). افزایش تقاضای عموم جامعه کشورهای مسلمان نشین منطقه خاور میانه، برای زندگی بهتر که با توزیع نامتناسب امکانات و فرصت‌ها در میان اقوام مخلف این کشورها همراه می‌باشد و از آنجایی که اکثریت جوامع این کشورها، هنوز بر قومیت‌ها و قبیله‌ها، رسوم سنتی و مذهبی خود تأکید ورزیده و برای کسب قدرت و یا سهم شدن در قدرت، از نبود امنیت داخلی که از ضعف حکومت مرکزی نشأت می‌پذیرد استفاده کرده و با ایجاد تقویت شکاف‌های اجتماعی، تاریخی موجود، گروه‌های خشونت طلب اسلام‌گرا را بسیج و سازماندهی کرده تا با حکومت مرکزی و کافران غیر مسلمان ستیز نمایند. این گروه‌ها با مشروع نداشتن ارکان دموکراسی و همین‌طور غربی شمردن مؤلفه‌های توسعه سیاسی و عدم مغایرت آن با اصول و احکام اسلام راستین و سنت پیامبر (ص) با استفاده از نهادهای ایدئولوژیک مذهبی حاکم در جامعه، از خشونت و تهدید برای دستیابی به اهداف سیاسی که همان کسب قدرت است بهره برده و موانع و چالش‌های زیرساختی عدیده‌ای را در مسیر توسعه، بخصوص توسعه سیاسی به وجود می‌آورند (Firestone, 1999: 8).

نتیجه گیری

فرو ماندن کشورهای اسلامی منطقه خاورمیانه همچون افغانستان و عراق در وضعیت ما قبل توسعه یافتگی و مقاومت‌هایی که جهت نگه داشت شرایط گذشته بعمل آمده را می‌توان به عوامل گوناگون نسبت داد. این کشورها که همواره در مسیر توسعه سیاسی خود با چالش‌ها و بحران‌های متعدد مواجه و تأسف بارتر اینکه در اکثر این کشورها این بحران‌ها به طور هم زمان رخ داده است. و در عصر کنونی تأکید شده است بر اینکه اکثریت کشورهای مسلمان منطقه خاورمیانه هنوز در پی هویت ملی خود هستند چرا که در تاریخ گذشته خود درگیر قوم‌مداری خشن و عصبیت آمیز و خانمان سوز بوده‌اند و دیکتاتوری مذهبی در دهه گذشته، در شکل گروه‌های افراط‌گرای اسلامی با انجام اقدامات تروریستی با آن عجین شده و راه «توسعه سیاسی» این کشورها را دچار چالش و بحران ساخته است. شکل‌نگرفتن هویت جمعی برای سامان سیاسی دولت‌ها به همراه دولت - ملت سازی ناقص در خاورمیانه (افغانستان و عراق) باعث شکل‌گیری و تکوین بنیادگرایی دینی شده است؛ ساختار متنوع و متکثر قومی، مذهبی و موزائیکی بودن جوامع این کشورها و انجام دولت - ملت سازی ناقص و مصنوعی توسط دولت‌های استعمارگر غربی به خصوص بریتانیا بر مبنای «معاهده پاریس» و «قرارداد سایکس - پیکو» در کشورهای خاورمیانه و از طرفی فرایند دولت - ملت سازی بر مبنای الگوهای غربی باعث انباشت مطالبات و عدم تحقق آن در این جوامع، باعث نارضایتی عمومی بخصوص در بین گروه‌های اسلام‌گرا، زمینه‌های شکل‌گیری و تداوم تروریسم مذهبی را به همراه آورد. این بنیادگرایان دینی (تروریسم) بر گذشته‌گرایی تأکید دارند و آشکارا با روند توسعه سیاسی در ستیز هستند و آن را امری کاملاً غربی دانسته و یا به عبارت دیگر بنیادگرایی رابطه مبهم و ستیزجویانه با مدرنیته و نوگرایی دارند. بدون شک توسعه سیاسی یکی از محورهای اثرگذار در مسیر رشد و پویایی هر جامعه‌ای محسوب می‌گردد. زمانی می‌توان این رشد را در مسیر بالندگی محسوب نمود که زیرساخت‌های آن در بین مردمان این کشورها فراهم گردد. سازمان‌های تروریستی با از بین بردن زیرساخت‌های توسعه ایجاد بحران می‌نمایند. تروریسم در معنای مورد نظر پژوهش فوق، واکنشی دفاعی از سوی اقلیت‌هایی است که به نام توسعه سیاسی و دموکراسی

۲۷۶

پژوهش‌های
روابط بین‌الملل

فصلنامه
پژوهش‌های
روابط بین‌الملل،
دوره دهم، شماره
سوم، شماره پیاپی
سی و هشت
پاییز ۱۳۹۹

امکان ورود به بازی قدرت در سرزمین خود و یا نظام جهانی را از دست داده‌اند. این حذف مشروع براساس تئوری‌های جامعه شناختی مطرح شده در این پژوهش، هر یک به نحوی خاص موجب ترغیب هویت‌های اقلیتی سرکوب شده به سمت واکنش‌های تروریستی خشونت بار می‌شود. کشورهای افغانستان و عراق از دولت‌های ضعیفی برخوردارند، این دولت‌های ضعیف و فاقد انسجام و اعتماد و مشروعیت، خود بزرگترین تهدید برای امنیت شهروندان و جامعه و امنیت ملی و نیز منشأ ناامنی و بی ثباتی در سطوح منطقه‌ای و جهانی هستند. تروریسم با تشدید عقب ماندگی و توسعه نیافتگی، به گسترش فقر، بیکاری، خشونت، جنگ داخلی، مهاجرت و ایجاد بحران‌ها دامن می‌زند. وقتی دولت‌های این جوامع، قواعدی برای کنترل و مهار جامعه و گروه‌های اجتماعی تعریف نکنند، گروه‌ها هر کدام خود قواعدی برای خود تعریف می‌نمایند. اولین و مهمترین مسئله برای این کشورها، شکل‌گیری یک هویت ملی است. شکل‌گیری هویت ملی به معنای از بین رفتن خرده هویت‌ها نیست، بلکه خرده هویت‌ها خود یکی از پیش شرط‌های پذیرش دموکراسی است. و شکل‌گیری هویت ملی از آنجا اولویت دارد که هویت ملی باعث توافق همگانی در شکل‌دهی یک نهاد ملی است. هویت ملی و همگرایی و وجود ارزش‌ها و عناصر مشترک فرهنگی و اجتماعی باعث می‌شود که مردم بتوانند بر سر توافق دموکراسی با هم به تفاهم برسند. و تا زمانی که هویت ملی در این کشورها شکل نگیرد امکان پذیرش دموکراسی و توسعه سیاسی به وجود نخواهد آمد و یا در صورت بوجود آمدن پایدار نخواهند بود. بنابراین هویت ملی در عصر تکثر هویت‌ها مهم و اساسی می‌باشد. هویت ملی به معنی حفظ خرده هویت‌ها و تعریف ارزش‌های مشترک برای جوامع این کشورها است. ارزش‌های مشترکی که ممکن است در تمام خرده فرهنگ‌ها موجود در جامعه وجود داشته باشد.

منابع

- احتشامی، انوشیروان و هنیه بوش، ریموند (۱۳۹۰)، «سیاست خارجی کشورهای خاورمیانه»، ترجمه: رحمان قهرمان پور، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
- احمدی، حمید (۱۳۷۷)، «ریشه‌های بحران در خاورمیانه»، تهران: انتشارات کیهان.

آذین، احمد و بیاتی، پروانه (۱۳۹۴)، «موانع توسعه دموکراسی در عراق، اولین کنفرانس بین المللی علوم اجتماعی و جامعه‌شناسی، آباد».

آزر، ادوارد ای و این مون، چونگ (۱۳۷۹)، «امنیت ملی در جهان سوم»، ترجمه: پژوهشکده مطالعات راهبردی، تهران: انتشارات پژوهشکده مطالعات راهبردی.

اسوالدو دی ریورو (۱۳۸۴)، «افسانه توسعه»، ترجمه: محمود عبدالله زاده، تهران: نشر اختران
اولیور، روا (۱۳۸۲)، «افغانستان از جهاد تا جنگ‌های داخلی»، ترجمه: علی عالمی کرمانی، تهران: نشر عرفان.

۲۷۸ پابندر، لئونارد (۱۳۷۷)، «بحران‌های توسعه سیاسی»، ترجمه: غلامرضا خواجه سروی، فصلنامه مطالعات راهبردی، شماره اول، صص ۲۴۴-۲۳۳

بدیع، برتران (۱۳۷۸)، «توسعه سیاسی»، ترجمه: احمد نقیب زاده، تهران: نشر قومس
برچر، مایکل (۱۳۸۲)، «بحران در سیاست جهان»، ترجمه: حیدرعلی بلوچی، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.

بشیریه، حسین (۱۳۸۰)، «موانع توسعه سیاسی در ایران»، تهران: انتشارات گام نو.
پای، لوسین و دیگران (۱۳۸۰)، «بحران‌ها و توالی‌ها در توسعه سیاسی»، ترجمه: غلامرضا خواجه سروی، تهران: مطالعات راهبردی.
تافلر، الوین و هاییدی (۱۳۷۴)، «جنگ و پادجنگ»، ترجمه: مهدی بشارت، تهران: انتشارات اطلاعات.

تیلی، چارلز (۱۳۸۵)، «از بسیج تا انقلاب»، ترجمه: علی مرشدی زاده، تهران: پژوهشکده امام خمینی (ره).

زارعیان جرمی، فرج الله (۱۳۹۶)، «دولت شکننده و نقشان در شکل‌گیری بحران سوریه»، دانشکده علوم سیاسی یاسوج، (پایان نامه)

زیباکلام، صادق (۱۳۸۲)، «رویکردی بر علل وقوع دوم خرداد از منظر جامعه‌شناسی»، تهران: شهر دنیا.

سواه درودی، مصطفی (۱۳۹۰)، «مدیریت بحران‌های امنیتی»، تهران: نشر دانشکده فارابی.

سردارنیا، خلیل الله و حسینی، سیدمهدی (۱۳۹۳)، «چالش‌های اجتماعی دولت‌سازی مدرن در افغانستان»، فصلنامه سیاست جهانی، دوره سوم، شماره سوم، صص ۶۳۳-۶۳۷

سید قطب (۱۳۷۶)، «ویژگی‌های ایدئولوژی اسلامی»، ترجمه: سیدمحمد خامنه‌ای، تهران: بعثت، بیتا.

السید، رضوان (۱۳۸۳)، «اسلام سیاسی در کشاکش هویت و تجدد»، ترجمه: مجید مرادی، تهران: مرکز بازشناسی اسلام و ایران.

عارفی، محمد اکرم (۱۳۹۰)، «موانع توسعه سیاسی در افغانستان (۱۳۷۰-۱۳۹۸)»، دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران (رساله دکتری)

قربانی، فهیمه (۱۳۹۰)، «بحران سیاسی جاری سوریه»، تهران: پژوهشکده مطالعات استراتژیک خاورمیانه.

قوام، عبدالعلی (۱۳۹۰)، «چالش‌های توسعه سیاسی»، تهران: نشر قومس.

نایرره، ژولیوس (۱۳۹۲)، «چالش جنوب، گزارش کمیسیون جنوب»، ترجمه: ابراهیم خلیلی، تهران: نشر قومس.

نقیب زاده، احمد (۱۳۸۹)، «توسعه سیاسی»، تهران: نشر قدس.

هانتیگتون، ساموئل (۱۳۷۰)، «سامان سیاسی در جوامع دستخوش دگرگونی»، ترجمه: محسن ثلاثی، تهران: نشر علم.

هانتیگتون، ساموئل (۱۳۸۱)، «موج سوم دموکراسی»، ترجمه: احمد شهسا، تهران: روزنه.

Amnesly International. (2014), Absolute Impunity Militaria Rule in Iraq, 4/15/2014.

Chengu, Garikai (2014), "How The U.S Helped Create AlQarde and ISIS", Retrived from Counterpunch.org.

Domenico, Tosini (2008), "Sociology of terrorism and counter terrorism: a social science understanding of terrorist treatate", Italy: University of Tronto Press, p.6.

Garrison. Arthur. H (2003), "Terrorism: The Ih's history", Criminal Justice Studies. Vol.16.

Hetne, Bjorn (2012), Development theory and the three worlds.

Hirishman, A.O. (1984), Pioneers in Development. Oxford: University press.

Huntington, Samuel P Dominguez. Jorge. (1975). Political development.

Hussain, Dilly (2016), "ISIS: The Unintended Consequences of the u: Sled wer on Iraq", Retrieved from foreign policy journal.com.

Jean Marc sorel (2014), "Some questions about the deffinition of terrorism and the fight against its financing", political sociology, Vo1.17, No.2. P.378.

- Nandi, Proshanta, K & Basu, Ashim, L (1993), "A peace Dividend," in Jorna1 of Developing societies, Vo1. IX.
- National Consortium for the study of Terrorism and responses to Terrorism Database. University of Meryland.
- Oliver Roy (1998), "Islam and resistance in Afghanistan, U. K, Cambridge University press.
- Oliver Roy (2004), "GlobaTized Islam; The Search for a new Ummah", (New York: Columbia University press). P.23
- Pollack, Kenneth (2015), "U.S Policy toward a Turbulent Middle East", Washington: Brookings Institution press.
- Reven Firestone (1999). "Jihad the origin of the holy war in Islam", U.S.A, Oxford Univercity press.

۲۸۰

پژوهش‌های بین‌المللی
روابط بین‌الملل

فصلنامه

پژوهش‌های

روابط بین‌الملل،

دوره دهم، شماره

سوم، شماره پیاپی

سی و هشت

پاییز ۱۳۹۹

